



مفهوم شناسی امّی با رویکرد قرآنی و تاریخی

دکتر محمدرضا آرام^۱

(صفحه ۱-۲۷)

دریافت:

۱۳۹۶/۳/۱۴

پذیرش:

۱۳۹۶/۴/۱۵

چکیده

یکی از موضوعات بسیار مهم که در تاریخ و علوم قرآنی بسیار بحث برانگیز بوده و متحمل تفاسیر گوناگون شده است، کلمه «امّی» است. این پژوهش با تکیه بر مفهوم شناسی کلمه امّی، می‌کوشد مفاهیم و تفاسیر مختلف واژه امّی را ارائه نموده و دیدگاه‌های مختلف و آراء و نظریات پیرامون آن را مورد نقد و بررسی قرار دهد. با توجه به ارتباطی که بین اهل کتاب و کاربرد این کلمه (امّی) در قرآن کریم وجود دارد، به تفصیل علت و تاریخ حضور یهودیت در جزیره العرب مورد کنکاش و تحقیق قرار گرفته است و سپس مدلول و مفهوم آیات قرآن کریم که در آن لفظ امّی آمده است، واکاوی شده اند.

کلید واژه‌ها: قرآن، پیامبر اکرم (ص)، امّی، اهل کتاب، رویکرد تاریخی، یهود، جزیره العرب.

۱. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی
moh.aram@iauctb.ac.ir

درآمد

کلمه امی به عنوان یکی از صفات پیامبر اکرم در قرآن مجید ذکر شده است. امیین جمع امّی، به معنای درس ناخوانده، مکتب ندیده و بی‌سواد ذکر شده است. در آیات قرآن مجید این کلمه چهاربار به صورت جمع امیین و دو بار به صورت (=امّی) و صفت برای پیامبر مقدس اسلام بکار برده شده است. مفسرین، تفاسیر مختلفی در معنای این کلمه دارند. در این مقاله این تفاسیر مورد نقد و بررسی قرار گرفته و قول صحیح بیان گردیده است.

طرح مسئله

یکی از بحث‌های جنجالی که همواره توجه محققان اسلامی را به خود معطوف داشته است مفهوم کلمه امّی است؛ این پژوهش در پی یافتن پاسخ برای این سئوالات است که: آیا پیامبر اسلام که قرآن او را یک فرد امّی معرفی می‌کند، قدرت و توانایی خواندن و نوشتن را داشته است یا نه؟ آیا «امّی» به معنای درس ناخوانده و بی‌سواد است؟ در صورتی که جواب مثبت باشد چه دلایلی وجود دارد که اثبات کند پیامبر اکرم (ص) قدرت و توانایی خواندن و نوشتن را نداشته است؟ و در صورتی که جواب منفی باشد، واژه «امّی» در قرآن کریم به چه معناست؟

مفهوم کلمه امّی

در ابتدا لازم است واژه امّی و مفهوم آن به دقت مورد بررسی و تأمل قرار گیرد. مفسران اسلامی کلمه امّی را به سه معنا تفسیر کرده اند:

۱- درس ناخوانده و نا آشنا به خط و نوشته. اکثریت طرفدار این نظراند و یا لااقل این نظر را ترجیح می‌دهند. طرفداران این نظر گفته اند این کلمه منسوب به (ام) است که به معنی مادر است. امّی یعنی کسی که به حالت مادر زادی از لحاظ اطلاع بر خطوط و نوشته‌ها و معلومات بشری باقی مانده است و یا منسوب به (امت) است، یعنی کسی که به عادت اکثریت مردم است، زیرا اکثریت توده، خط و نوشتن نمی‌

دانستند و عده کمی می دانستند ، همچنانکه (عامی) نیز یعنی کسی که مانند عامه مردم است و جاهل است. (راغب، صص، ۱۸-۲۰ ؛ الطبرسی، ذیل آیه ۷۸ سوره بقره) بعضی گفته اند یکی از معانی کلمه (امت) خلقت است و (امی) یعنی کسی که بر خلقت و حالت اولیه که بی سواد است باقی است (الطبرسی، ذیل آیه ۷۸ سوره بقره) و به هر حال ، چه مشتق از (ام) باشد و چه از (امت) و چه به معنای خلقت باشد ، معنی این کلمه درس ناخوانده است.

۲- **اهل ام القری**. طرفداران این نظریه ، این کلمه را منسوب به (ام القری) یعنی مکه دانسته اند .، در سوره انعام آیه ۹۳ از مکه به (ام القری) تعبیر شده است : « ولتندر ام القری و من حولها ». این احتمال نیز در کتب تفسیر آمده است (الطبرسی، ذیل آیه ۷۵ آل عمران و آیه ۱۵۶ اعراف ؛ فخر رازی، ذیل آیه ۷۵ اعراف) و در چندین حدیث از احادیث شیعه این احتمال تایید شده است.

۳- **عرب که تابع کتاب آسمانی نبودند (اعراب غیر یهودی و نصرانی)**. این عقیده از دیر باز میان مفسران وجود داشته است . در مجمع البیان ذیل آیه ۲۱ سوره آل عمران که (امیین) در مقابل اهل کتاب قرار گرفته است (و قل للذین اوتوا الكتاب والامیین) این نظر را به صحابی و مفسران بزرگ عبدالله بن عباس نسبت می دهد و در ذیل آیه ۷۸ از سوره بقره از ابو عبیده نقل می کند و از ذیل آیه ۷۵ آل عمران بر می آید که خود طبرسی همین معنی را در مفهوم آن آیه انتخاب کرده است . زمخشری در کشاف نیز این آیه و آیه ۷۵ آل عمران را همین طور تفسیر کرده است فخر رازی این احتمال را در ذیل آیه ۷۸ بقره و آیه ۲۰ آل عمران نقل می کند . مفسران قرآن ، احتمالات سه گانه ای درباره معنای (امّی) ذکر کرده اند و اکثرا همان معنای درس ناخوانده و نانوشته (بی سواد) را برگزیده اند و بر اساس مشتقی از (ام) و بمعنای کسی که از لحاظ فن و نوشتن به حالتی است که از مادر زاده شده است . پذیرفته اند .

و اما آنچه که ما در صدد بیان آن هستیم این است که این عنوان تحقیر آمیز (بی سواد) چه از طرف یهودیان و مسیحیان به پیامبر اکرم (ص) نسبت داده شود و چه از طرف مفسران اسلامی این امر صورت گرفته باشد (که بررسی آن از عهده مقاله ما خارج است).

از نظر قائلین به این عقیده، این عنوان بر مبنای دو اصل است :

- ۱- شواهد تاریخی (تاریخ عرب و مکه مقارن ظهور اسلام) واحادیثی است که در این زمینه در کتب تاریخی و مخصوصاً در کتب تاریخ و علوم قرآنی آمده است.
- ۲- و دیگری آیات قرآن کریم که در آن لفظ (امی) بصورت مفرد یا جمع بکار رفته است.

اولاً: درخصوص مبنای اول قائلین به بی سوادی پیامبر (ص) نکته ای که نباید مورد غفلت قرار بگیرد این است که در مقابل تمام شواهد تاریخی و حدیثی که طرفداران این نظریه ابراز می کنند، شواهد تاریخی واحادیثی نیز وجود دارد که به صراحت به امر خواندن و نوشتن پیامبر (حداقل بعد از بعثت پیامبر(ص) اشاره کرده اند. (حجتی، صص ۱۸۹-۱۹۳)

وجود احادیث مخالف با طرفداران این نظریه این مطلب را یاد آور می شوند که اعتقاد به قطعی بودن این شواهد و احادیث را مورد تردید قرار می دهند و یا حداقل ادله قائلین به معنای بی سواد کلمه (امی) را که به این احادیث یا شواهد متمسک می شوند و یا فقط از این طریق در صدد اثبات قول خود هستند، بی نتیجه باقی می گذارد چرا که وجود شواهد و احادیث مخالف احتجاجات حدیثی و تاریخی آنان را مورد تردید و شک قرار می دهد هر چند که قائلین، معتقد به قطعی بودن صدور این اخبار و روایات باشند.

ثانیاً: معتقدین به امّی بودن پیامبر(ص) به معنای بی سواد می گویند: مفسران اسلامی در مفهوم کلمه امّی که در آیات سوره اعراف هست کم و بیش اختلاف نظر دارند ولی در مفهوم این آیه از نظر دلالت بر درس ناخواندگی پیغمبر اکرم(ص) هیچ گونه اختلاف نظر ندارند. آن آیه این است: «و ما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تخطّه بيمينک اذا لارتاب المبطلون» (عنکبوت/ ۴۸)

از نظر اینان، این آیه صراحت دارد که پیغمبر(ص) قبل از رسالت نه می خوانده و نه می نوشته است و می گویند که مفسران اسلامی عموماً این آیه را همین طور تفسیر کرده اند که پیامبر پیش از نزول قرآن هیچ نوشته ای را نمی خوانده است و به دست راست خود چیزی ننوشته است و اگر قبلاً می خواند یا می نوشت، یا وه گویان شک

وتهمت به وجود می آورند.

اما این قول بر اساس دلایل ذیل، رد می شود:

۱- همچنانکه می گویند، مفسران درخصوص مدلول و مفهوم آیات سوره اعراف که در آن لفظ امی آمده است اختلاف نظر دارند و نقطه قابل اتکاء قائلین به درس ناخواندگی پیامبر (ص) همین آیه (عنکبوت/ ۴۸) می باشد که به زعم آنان صراحت در درس ناخواندگی پیامبر (ص) دارد اما این آیه درصدد بیان این مطلب است که پیامبر برای در امان ماندن از ریب و تهمت یاوه گویان نه چیزی خواند و نه چیزی نوشت و حال چگونه درس ناخواندگی پیامبر (ص) از این آیه برداشت می شود، چیزی است که باید از قائلین آن پرسید.

برای درک بهتر این معنا بهتر است بار دیگر تک تک الفاظ و عبارتهای این آیه شریفه را مورد تدبیر قرار دهیم و این سؤال را مطرح کنیم که هرگاه تلاوت (که بمعنای قرائت از روی کتاب مقدس است) (راغب، صص ۷۱-۷۲) وعدم کتابت مانع از ریب و افتراء یا وه گویان است، چه مانعی دارد که پیامبر عالم و آگاه به فنون خواندن و نوشتن باشد ولی برای در امان ماندن از تهمت ها، نه چیزی بخواند و نه بنویسد وانگهی این آیه اصلا در صدد بیان این مطلب نیست که پیامبر قارد بر خواندن و نوشتن نبوده است بلکه می گوید پیامبر (ص) نه چیزی خواند و نه نوشت.

نفیی که در این آیه آمده است مربوط به خواندن و نوشتن از روی کتاب است و این نفی بر توانایی پیامبر بر خواندن و نوشت تعلق نگرفته است. یعنی می توان اینگونه تصور کرد که پیامبر (ص) علیرغم توانایی بر فنون خواندن و نوشتن از این امر جهت پاسداشت و در امان ماندن از تهمت ها، در انظار عمومی نه چیزی نوشتند و نه خواندند.

این نوع تفسیر از آیه نمی تواند امر عجیب تلقی گردد برای اینکه همه مورخان و کسانی که آشنا به سیره عملی و علمی پیامبر(ص) هستند، می دانند که پیامبر (ص) شاعر و خطیب توانایی بودند که خطبه های ماثور از آن حضرت که در میان ما به یادگار مانده است شاهد براین مدعاست ولی هیچ گاه پیامبر(ص) نه شعری سرود و نه خودش را در مظان تهمت یا وه گویان قرار داد. و حال سؤال این است که اگر ما هیچ شعری را از پیامبر اکرم (ص) نشنیده و یا دریافت نکرده باشیم، باید حکم کنیم که پیامبر (ص)

فنون شعر را بلد نبوده است ، یا قریحه شعر و نظم سرائی نداشته اند؟ بهمان دلیل که از پیامبر (ص) (قبل از رسالت) نه شعری نقل کرده اند و نه سخن نظمی ، بهمان دلیل نیز می گوئیم پیامبر(ص) قبل از رسالت نه چیزی نوشت و نه چیزی خواند تا دهان یاوه گویان برای همیشه بسته بماند.

۲- در این آیه تلاوت از روی کتاب(من کتاب) مورد نفی قرار گرفته است و کتاب بمعنای مطلق نوشته است ، خواه نامه باشد یا دفتر، مقدس و آسمانی باشد یا غیر مقدس و غیر آسمانی و نکره آمدن این کلمه در این آیه نیز بر این امر صراحت دارد و همین امر سبب شده است تا در این آیه « تلاوت » صرفاً به قرائت آیات مقدس اختصاص پیدا نکند .

اما کلمه (اذا) در عبارت «اذا لارتاب المبطلون» نشان می دهد که هرگاه پیامبر چیزی می خواند یا می نوشت، آن هنگام یاوه گویان دچار ریب و تردید می شدند. بهر حال نه از قسمت اول آیه (وما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تخطه بيمينک) و نه از قسمت دوم (اذا لارتاب المبطلون) بر نمی آید که پیامبر قادر به نوشتن یا خواندن نبوده است بلکه صرفاً خواند و نوشتن از روی نوشته را نفی کرده است که این هم دلیلی بر بیسوادی یا درس ناخواندگی پیامبر (ص) نیست.

۳- نبود و عدم هیچ شواهد تاریخی مبنی بر اینکه پیامبر (ص) به مدرسه یا مکتبخانه ای رفته و در آنجا به علم و قرائت و کتابت آگاهی پیدا کرده است (هر چند که در عصر مقارن با ظهور اسلام هیچ مکتب خانه یا محلی برای این امر وجود نداشته است و نیز عدم مشاهده حدیثی یا تاریخی موثق در این خصوص که پیامبر (ص) کتابت و قرائت را از کسی یاد گرفته باشد، خود دلیل بر این مدعا است که تقدیر الهی بر این تعلق گرفته است که پیامبری که رسالت عظیم جهانی را تا قیام قیامت بر دوش خواهد کشید ،باید زمینه های دریافت این رسالت و رفع موانع احتمالی این دعوت از قبل فراهم شود (تا پیامبر (ص) به هنگام ابلاغ وحی قرآن و کلام الهی متهم به این نشود که از پیش خود و یا با ارتباطی که با علمای یهود و نصاری و یا نوشتجات آنها داشته است ، قرآنی ساخته و به خدا نسبت داده است لذا درلسان احادیث و روایات آمده است که پیامبر (ص) قبل از رسالت از سنین طفولیت تا زمان بعثت (وحتی بعد از آن نیز) تحت

یک محافظت و مراقبت ویژه غیبی بودند و خود پیامبر اکرم (ص) نیز در موارد متعددی به این امر اقرار کرده اند.^۱

و بر اساس همین محافظت و مراقبت‌های ویژه غیبی است که پیامبر (ص) قبل از رسالت نه چیزی نوشتند و نه چیزی خواندند تا بعد از بعثت، اصل و اساس کلام الهی از تهمت‌های پلوه گویان در امان بماند.

پیامبر (ص) که مسئولیت سنگین ابلاغ کلام الله و دعوت به حق را بعهده خواهد گرفت و آنهم در محیطی که بهترین شعراء و سرایندگان نظم عربی وجود دارند، کوچکترین نوشته و یا خواندن از پیامبر در انظار عمومی، مطمئناً در آینده زلالی ارتباط پیامبر با خدا و نزول قرآن را از طرف منافقان و مشرکان مورد تردید قرار خواهد داد، لذا تقدیر و مشیت الهی بر این تعلق گرفت تا دامان وحی از گزند همه هزوه گویان پاک و مبارک بماند و کسانی که در قلبها ایشان مرض است در حقانیت این کلام تردید نکنند.

۴- جدا از مطالبی که قبلاً تقدیم گردید، چه اشکالی دارد پیامبر اکرم (ص) که تحت تربیت اخلاق الهی برای دریافت وحی قرار داشتند و قلب و روح مطهر پیامبر (ص) برای دریافت انوار کلام الله، آماده می شده است، پیامبر سواد خواندن و نوشتن را غیر از طرق معمول و از ناحیه غیبی فراگرفته باشند، (شواهد تاریخی و روایی نیز دلالت دارند که پیامبر قبل از رسالت برای یادگیری فنون خواندن و نوشتن به کسی مراجعه نکرده است)

مضافاً اینکه خواندن و نوشتن یک ارزش است هر چند که عده ای معتقدند خواندن و نوشتن برای پیامبر یک ارزش محسوب نمی شود و خواندن و نوشتن مانند عبادت، فداکاری، تقوا و نیست تا نبود آن برای پیامبر نقص و عیب محسوب شود و نیز می گویند ارزش فوق العاده سواد داشتن برای افراد بشر از آن جهت است که وسیله استفاده کردن افراد بشر از معلومات دیگران است ولی پیامبر که خداوند مستقیماً معلم و هادی او بود است، نیازی به این امر (سواد خواندن و نوشتن) نداشته است، چرا که

^۱ علی (ع) درباره رسول اکرم (ص) می فرماید: «ولقد قرن الله به منذ كان فطیماً اعظم ملک من ملائکته یسلک به طریق المکارم ومحاسن اخلاق العالم» [از آن زمان که کودک بود و تازه از شیر گرفته شده بود خداوند بزرگترین فرشته خویش را مأمور و مراقب او قرار داد و فرشته او را در راههای مکرمت می برد و به نیکوترین اخلاق سوق می داد].

خداوند می فرماید : «و ما ينطق عن الهوى، ان هوالآ وحى يوحى علمه شديد القوى»
در جواب باید بگوییم که این سخن هیچ ارتباطی با مسئله مورد بحث ما ندارد زیرا پیامبر اکرم (ص) چه خواندن و نوشتن را از خداوند متعال یاد گرفته باشند و چه از بشری دیگر، به هر حال صرف همین علم به فنون خواندن و نوشتن یک ارزش محسوب می شود و اگر ارزش محسوب نمی شود حداقل مقدمه ای برای یک کار ارزشی محسوب می شود و بهمین خاطر است که نهضت پیامبر اکرم (ص) یک نهضت قلم محسوب می شود و پنج آیه اول سوره علق که با (اقرء) شروع می شود و بحث تعلیم و تعلم را گوشزد می کند و یا سوره قلم که در آن خداوند به قلم و آنچه که می نگارد قسم یاد می کند (ن والقلم وما يسطرون) بی ارزش و فاقد معنای علمی تعبیر شود!
صحبت از این نیست که پیامبر علم خواندن و نوشتن را از کجا آموخته است بلکه صحبت بر سر این مسئله است که اگر خواندن و نوشتن ارزش نیست پس چرا پیامبر (ص) آنچنان نهضتی بوجود آوردند که همان مردمی که افراد باسوادشان انگشت شمار بودند، آنچنان روبه علم و دانش و خواندن و نوشتن آوردند که گروهی از آنها در مدینه چند زبان را آموختند و توانستند پیام اسلام را با زبانهای گوناگون به سراسر جهان ابلاغ نمایند؟

در تاریخ اسلام می خوانیم که اسرای بدر را پیغمبر با گرفتن فدیة آزاد کرد . برخی از آنها که فقیر بودند بدون فدیة آزاد شدند و برخی که تعلیم خط می دانستند با آنها قرار داد بست که اگر هر کدامشان ده نفر از کودکان (یا مسلمانان) مدینه را خواندن و نوشتن بیاموزانند، آنگاه آزاد شوند.

آری پیامبر که تا این حد اصرار داشت که این صنعت رایج شود و مسلمانان به دانش و آموختن رو آورند (تعلموا العلم ولو بالصين) ولی هیچ یک از اینها ایجاب نمی کند که پیامبر (ص) آگاه و مطلع از علم خواندن و نوشتن باشند؟ و یا خود در این امر پیشقدم باشد؟

معتقدیم که هیچ کس عالم به دنیا نمی آید و هر کس نیازمند به معلم ، یعنی نیازمند یک قوه و نیرویی است که الهام بخش او باشد اما سخن در معلم است که ما معتقدیم که لزوما معلم پیامبر (ص) نباید حتما یک بشر دیگر باشد تا کلید دانش

بشرهای دیگری که نامش (سواد داشتن) است از او یاد بگیرد بلکه انسان و مخصوصا پیامبر اکرم (ص) دارای آن مقام و درجه ای است که با غیب و ملکوت اتصال پیدا کند و خداوند مستقیما معلم و هادی او باشد « وما ینطق عن الهوی، ان هو الا وحی یوحی علّمه شدید القوی ».

پس سخن در این است که پیامبر اکرم (ص) عالم به علم و سوادخواندن و نوشتن می باشند چه این علم را از معلمی به نام خدا فراگرفته باشند و چه از یک بشر معلمی دیگر.

منشاء پیدایش تفکر بی سواد پیامبر (ص)

منشاء پیدایش این تفکر و عقیده که پیامبر (ص) باید!! بی سواد باشد بحث وجوه اعجاز قرآن است. برخی از صاحب نظران علوم قرآنی یکی از مراتب و وجوه اعجاز قرآن را اینگونه بیان می کنند: « علاوه بر شواهد تاریخی، قرآن کریم پیامبر را شخصی ناآشنا به خواندن و نوشتن دانسته و عرضه قرآن از سوی او را جنبه ای از اعجاز اعلام می کند. » و سپس می افزایند: « اما دلیل این مطلب بر معجزه بودن قرآن آن است که : چگونه می توان باور کرد که شخص درس ناخوانده و مکتب و استاد ندیده ، بتواند از پیش خود، کتابی بیاورد که فصحای عرب را دچار شگفتی سازد ، و سپس از آنان و بلکه همه بشریت دعوت به آوردن نظیری جهت آن کند ، اما کسی نتواند قدمی در این مسیر بگذارد؟! و آیا این دلیل بر این مطلب نیست که قرآن حاصل وحی آسمانی است که از ناحیه پروردگار عالم بر رسول خدا (ص) نازل شده است «؟! (معارف، صص ۸۴-۸۶)

اگر در سخن فوق بدقت تامل شود در می یابیم که برخی از دانشمندان و اندیشمندان علوم قرآنی، بحث اعجاز قرآن را با امی بودن پیامبر خلط کرده اند و گویا وقتی که برای یافتن و درک اعجاز قرآن راهی نیافتند، لذا درصدد بر آمدند تا وجه اعجاز قرآن را که در خود کلام الله است، در بیرون از خود کلام الله بیابند؟!

همه صاحب نظران و اندیشمندان در مسئله اعجاز قرآن نیک می دانند که اعجاز قرآن هر چه باشد مربوط به کلام الهی بودن آن است و لذا باید در خود قرآن و در میان کلام آن جستجو کرد و اصلا دلیلی ندارد که برای اثبات معجزه بودن قرآن، به بت

پرستی بت پرستان ، به جاهلیت عرب ، به عصر مقارن با ظهور اسلام که پر از فساد و تباهی بود پرداخته و به محیط بیرون قرآن توجه کنیم بلکه وجه اعجاز قرآن در خود قرآن است و ما نیازی نداریم و اصلاً شایسته نیست که برای اثبات عظمت کلام الهی، پیامبر (ص) را بی سواد معرفی کرده و با انتساب لقب توهین آمیز بی سواد به پیامبر (ص) که دور از شأن و مقام آن حضرت می باشد و با نزول مقام پیامبر (ص) مقام قرآن را بالا ببریم!

وجه عظمت اعجاز قرآن (که جای بحث آن اینجا نیست) حتی اگر بر با سوادترین انسانها نازل می شد، باز هم خدشه دار نمی شد و بلکه با سواد یا بی سواد شخصی که کلام الله را به مردم ابلاغ می کند ، تاثیری در عظمت یا تعظیم وجه اعجاز قرآن ندارد.

اعجاز قرآن را باید در درون خود قرآن جست و در لابلای آیات قرآن، وجه اعجاز آن بر هدایت شدگان مبرهن و واضح است. اینکه برخی از مفسران و دانشمندان علوم قرآنی معتقدند که نزول قرآن بر شخص درس ناخوانده، موجب اعجاز فصیحی عرب شده، خود ادعای بی دلیلی است چرا که خود کلام الهی و وجه هدایتگری آن، اسلوب بیانی آن موجب اعجاب و شگفتی فصیحی عرب شد نه اینکه نزول این کلام متعالی بر شخص درس ناخوانده موجب اعجاز آن شده باشد چرا که اگر حتی پیامبر (ص) با سوادترین مردم بودند و قرآن بر او نازل می شد و کلام الهی بودن آن زیر سؤال نمی رفت چرا که فصیحی بلیغ عرب تا بحال هم علیرغم سواد بیشتر ، نتوانسته اند نظیر آن را بیاورند و جنس زبان کلام الهی از سنخ زبان شر نیست لذا بی سواد شخصی نازل شونده باعث اظهار عظمت قرآن نمی شود، و وجهی در اعجاز آن ندارد.

و اما قول مختار ما:

همچنانکه در اول بحث اشاره کردیم در خصوص معانی کلمه (امی) سه دیدگاه وجود دارد که ادله ما در خصوص رد دیدگاه اول تقدیم شد و معتقدیم که برخلاف آنچه که معتقدین به بی سواد پیامبر (ص) به آن اذعان دارند و می گویند که آیه « وماكنت تتلوا من قبله من كتاب ولا تخطه بيمينك اذا لارتاب المبطون » صراحت در ناآشنایی پیامبر به خواندن و نوشتن است، این آیه اصلاً در صدد بیان این مطلب نیست

و آیات دیگر در سوره اعراف هم که کلمه اُمّی در آنها بکار رفته است، محل اختلاف بین مفسرین وصاحبنظران قرآنی است. لذا معتقدیم که امی چه بصورت مفرد و چه بصورت جمع اشاره به اعراب غیر یهودی و نصاری دارد و در این خصوص هم شواهد تاریخی و آیات قرآن نیز شاهد بر این مدعا هستند، لذا ابتدا و بطور اختصار تاریخ و علل مهاجرت یهود به جزیره العرب و خصوصیات اخلاقی و قومی آنها را با استناد به شواهد قرآنی و تاریخی بیان می کنیم و سپس با توسل به آیات قرآن اثبات می کنیم که خداوند از جهت مخالفت با یهود و عقاید باطله آنها که معتقد بودند پیامبر(ص) آخر الزمان از قوم یهود خواهد بود به صراحت و با لحن خاص قرآن می فرماید: «وهو الَّذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلّمهم الكتاب والحکمه وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین» (جمعه/ ۲)

علّت مهاجرت یهود به جزیره العرب

لفظ «یهود» ۷ بار در قرآن کریم در سوره های بقره، مائده و توبه آمده است که همگی سوره های مدنی هستند. سیمای یهود در قرآن مثبت نیست و ذکر یهود در این آیات، همراه با نکوهش آنها به خاطر سرکشی و گناهان و یا نسبتهای ناروای آنهاست. کلمه یهود از «هادوا» به معنای بازگشتند، توبه کردند، می آید و «الیهود» به معنای توبه و رجوع به حق است. (احمد الواسطی، ص ۲۲۰)

اکنون به پیروان حضرت موسی (ع) یهودی می گویند، در حالیکه در اصل، یهودی، به منسوب به قبیله یا مملکت «یهودا» اطلاق می شود. به یهود، اسرائیلیون نیز گفته می شود. اسرائیل، لقب یعقوب پیامبر (ع) بود و از دو کلمه سامی قدیم یعنی «اسر» به معنی نیرو و قوت، و «ئیل» به معنای خدا ترکیب شده است. (همان، ص ۲۲۲)

شناخت تاریخچه یهودیت در منطقه حجاز و نحوه تعامل پیامبر با آنان، پیش از اسلام و پس از اسلام، می تواند فضای این بحث را روشن تر سازد و ادعاهای موجود را به سنجه واقعیت های تاریخی بنهد.

یکی از مسائل بسیار مهم در خصوص حل مناقشه امی بودن پیامبر و معانی آن، توجه

به علت مهاجرت یهود به جزیره العرب است. این که چرا یهودیان به جزیره العرب کوچ کردند به نظریه های گوناگون می رسیم و مهمترین آنها عبارتند از:

^۱- هنگام حمله پادشاه آشور، بخت النصر (بنوکت نصر) به فلسطین، یهود از آشور و دیار خود بیرون رانده شدند، عده ای از آنها به جزیره العرب رفتند و در آن جا مسکن گزیدند (احمد امین، ۱۵) این گروه وقتی به حجاز وارد شدند با بیرون راندن عمالقه و جرهمیان و صاحب گردیدن مزارع آنان در وادی القری و تیما و یثرب ساکن شدند. گروهی بر این عقیده اند که تعدادی از این افراد از بین رفتند. (بلاذری، ص ۲۲)

^۲- در سال ۷۰ میلادی با حمله تیتوس و خرابی معبد یهود تعدادی از آنها از فلسطین آواره شدند (سرتوماس آرنولد، ص ۶؛ مقدسی، ج ۴، ص ۱۰۹) و بعد بر اثر شدت شکنجه و آزار آدریان رومی، عده ای از یهودیان در سال ۱۳۲ میلادی از سرزمین خویش بیرون رفتند و به جزیره العرب که محیط امنی تشخیص داده بودند، کوچیدند. (جان دیون پورت، ص ۵)

^۳- کیش های یهودیت و مسیحیت از راه ارتباط با ملت های متمدن همسایه به این سرزمین راه یافته است. (طه حسین، ص ۵)

^۴- بر اساس نظریه دیگر یهود اولین بار در جست و جوی چراگاه وارد سرزمین عرب شدند و به آنها پیوستند. (زرین کوب، ص ۲۲۱)

افزایش روز افزون یهودیان در فلسطین وضعی را به وجود آورد که دیگر آن منطقه برای گسترش فعالیت زندگانی آنان کافی نبود، پس به ناچار به سرزمین های مجاور خود مانند مصر و عراق و جزیره العرب مهاجرت کردند. (طباره، ص ۱۸)

^۵- عده ای معتقدند احتمالاً هسته اولیه این گروه، یهودیانی بودند که در قرن اول میلادی هنگام تصرف فلسطین به دست رومیان از آنجا گریختند و شاید این یهودیان آرامی زبان، نام یثرب را به کلمه «مدینتا» تبدیل کرده اند.

تمام موارد ذکر شده اشاره به مهاجرت یهود به حجاز می کند که مهاجران از سمت شمال وارد شدند و سپس نواحی جنوبی را مورد توجه قرار دادند. با این همه، یهود جزیره العرب هیچ اثر مکتوب و نوشته ای که از گذشته آنها حمایت کند ندارد. (جواد علی، ص ۵۱۲)

و به همین علت اگر درباره علت ورود یهود به جزیره العرب به این نظریه های متشتت اکتفا شد ، علت ورود یهود به جزیره العرب درمرحله نظریه می ماند. (فتحی رضوان ومحمد الصبیح، ص ۲۹۰)

اما در این میان برخی از روایات وجود دارد که آگاهی از ظهور پیامبر جدید علت مهاجرت یهود به این منطقه ذکر شده است. درضمن این که یهودیت را بر ادیان دیگر ترجیح می دادند می توان، سببی بر این مهاجرت بر شمرد. (ر. ک: محمد باقر مجلسی، بحار الانوار؛ ج ۱۵ ، ص ۲۰۴، حدیث ۲۰ ؛ ص ۲۰۶ ، حدیث ۲۴؛ ص ۲۱۴، حدیث ۲۷ ؛ ص ۲۲۳، حدیث ۴۵، ص ۲۲۵، حدیث ۴۹ و ۵۰)

درباره این که یهودیت از چه زمانی از سرزمین اصلی شان به مناطق عرب نشین مهاجرت کردند اختلاف دیدگاههایی به چشم می خورد. دیدگاهی که بیشتر به واقعیت نزدیک است آن که تاریخ ظهور یهودیت در جزیره العرب به اواخر قرن اول میلادی بر می گردد. پس از واقعه خراب شدن هیکل سلیمان در بیت المقدس به دست رومیان و جنگ یهودیان و امپراطوری روم در سال ۷۰ م، یهود در نقاط مختلف از جمله در سرزمینهای عربی از فلسطین تا محدوده یثرب پراکنده شد. تعدادی از آنها نیز به یمن و یمامه رفتند. برخی از محققان در این میان اعتقاد دارند که تنها فرق مابین اعراب و یهودیان جزیره العرب، در دین آنها بوده است. این بدان معنی است که برخی از اعراب، در معرض تبشیر یهودی قرار گرفته و یهودی شدند و نه اینکه یهودیانی از سرزمین دیگری به آنجا مهاجرت کنند.

البته اکثر محققان تاریخ بر این عقیده اند که یهود، برخلاف مسیحیت در گسترش آئین و دعوت و گرواندن دیگران به یهود موفق نبوده است. از سوی دیگر، بر اساس برخی از روایات ، چنین می نماید که در میان یهودیان مهاجر به جزیره العرب ، قبل از اسلام، تعدادی از روحانیون و پیروان یهودی بودند که بر اساس وعده تورات به سرزمین حجاز آمده و منتظر ظهور پیامبر موعود بودند. روایتی از امام صادق (ع) در توصیف این یهودیان، به این گروه اشاره دارد:

" یهود در کتبشان خوانده بودند که محل هجرت محمد(ص) مابین عیر و احد است. پس در پی یافتن این منطقه برآمدند پس به کوهی به نام حداد رسیده و

برخی از آنها در تیماء، برخی در فدک و بعضی در خبیر ساکن شدند... اما پس از بعثت پیامبر به ایشان ایمان نیاوردند و آیه شریفه... وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ...^۱ در همین موضوع است " (الکلینی، الفروع من الکافی، ج ۸، صص ۳۰۸-۳۰۹)

همچنین در تفسیر قمی آمده که قبل از ظهور پیامبر، یهود به عرب می گفتند: ای عرب، نزدیک است پیامبری که از مکه خروج می کند و هجرتش به مدینه خواهد بود. او آخرین انبیاء و افضل آنهاست. (القمی، ج ۱، ص ۳۳)

روایت دیگری از شیخ صدوق، ناظر به همین معنی است. بر اساس این روایت، شخصی به نام یوسف یهودی در مکه بوده که وقتی در آسمان، شهابی دید گفت: این پیامبری است که در این شب متولد شد. او کسی است که ما در کتاب هایمان خوانده ایم که به عنوان آخرین پیامبر، وقتی متولد شود، شیاطین رجم شده و از آسمان رانده می شوند. (صدوق، کمال الدین و اتمام النعمه، ج ۱، ص ۳۷۷)

درباره سکونت یهودیان در مکه، اکثر مورخان سکونت کرده اند. محمدحسین هیکل در کتاب «زندگانی محمد (ص)» می گوید:

"سکونت یهود و نصاری در مکه محدود و ممنوع بود مگر در قالب اجیر و کارگر به شرط آنکه از دین و کتابشان هیچ نگویند." (هیکل، ص ۱۰۴)

البته واضح است که بین کلام هیکل و لسان روایات رسیده جمع می شود و یوسف یهودی می تواند فردی باشد با خصوصیتی که هیکل نقل کرده است. یعنی اجیر و کارگری یهودی.

نکته دیگر در مورد یهود جزیره العرب به ویژه ساکنین عمده آنها در اطراف مدینه، آن است که اکثریت آنها به ظهور پیامبر گرامی اسلام (ص) بر اساس آنچه از محتوای عهد قدیم در اختیار آنها بوده، آگاه بودند. در اکثر مصادر تاریخ اسلام آمده است که اسعد بن زراره از سران قبیله اوس، هنگامی که برای پیمان بستن باقریش علیه قبیله خزرج به مکه آمد، پیامبر را ملاقات کرد و اسلام آورد. در «اعلام الوری باعلام

^۱ (و پیش از این، به خود نوید پیروزی بر کافران می دادند (که با کمک آن، بر دشمنان پیروز گردند) با این همه، هنگامی که این کتاب و پیامبری را که از قبل شناخته بودند نزد آنها آمد، به او کافر شدند.) (بقره: ۸۹)

الهدی» آمده است که: اسعد و ذکوان و تمام اوس و خزرج از یهود بنی النضر و بنی قریظه و بنی قینقاع می شنیدند که به آنها می گفتند: اکنون موقع ظهور پیامبری است که در مکه خروج می کند و هجرتش به مدینه خواهد بود و ما به واسطه او، شما ای گروه عرب را بکشیم. اسعد چون این را شنیده بود، به پیامبر گفت: اشهدان لا اله الا الله و انک محمد رسول الله ... به خدا قسم ای رسول خدا، ما از یهود خبر تو را شنیده بودیم و ما را به خروج تو بشارت و صفات تو را به ما خبر می دادند و امیدوارم که خانه ما، خانه هجرت تو باشد و جایگاه تو نزد ما باشد. به تحقیق یهود این را به ما آگاهی داده بود. (الطبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۱۳۸)

یهودیان در سایه امنیت موجود، به زودی دارای پایگاه اجتماعی و قدرت اقتصادی شدند. یهود در سایه حریت موجود از فضای بازی در جهت اعلان و تبلیغ دین خود برخوردار بود؛ زیرا قبائل مجاور آنها بت پرست بوده و به جز ساکنان یثرب، بقیه به صورت پراکنده زندگی می کردند. اما یهود در اطراف مناطق حاصلخیز جزیره مانند یثرب و تیماء و خیبر ساکن شده و به صورت متحد و گروهی، جامعه ای قدرتمند را در مقابل اعراب تشکیل داده و بر خلاف اعراب بدوی، در مناطقی خاص، مستقر و ساکن شدند. مورخین، معروفترین قبائل یهود را شامل بنی النضیر، بنی قریظه، بنی قینقاع، بنی عکرمة، بنی عمر، بنی زعوراء، بنی زید، بنی چشم، بنی بهدل، بنی عوف، بنی العصیص و بنی ثعلبه دانسته اند. از این قبایل، قبیله بنی النضیر و بنی قریظه با اوس اتحادی برقرار کرده و در نبرد بعثت بر قبیله خزرج غلبه کردند. (بروکلمان، صص ۴۳-۴۴)

پس از مدتی به واسطه اختلافات بین یهود، اوس و خزرج بر آنها سلطه پیدا کرده و یهود را در یثرب و حوالی آن پراکنده کردند بنی قینقاع در مرکز یثرب، بنی قریظه در حوالی جنوب شرقی شهر و بنی النضیر نیز در حدود ۴ کیلومتری غرب یثرب سکونت داشتند. بزرگترین مرکز و منطقه سکونت یهودیان، خیبر بود که بنی خیبر با بیش از ۳۰۰۰ سکنه در آن زندگی می کردند. خیبر در حدود ۱۶۰ کیلومتری شمال مدینه قرار داشت. یهود خیبر، قویترین جامعه یهودی بودند و این موقعیت به واسطه تعداد، غنای سرزمین، کثرت مزارع و نخلستانها و استحکام و ضخامت برجها و قلعه

هایشان بود. (طبری، تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۵)

یهود از نقطه نظر اقتصادی نیز در موقعیت ممتازی قرار داشت. بسیاری از آنها به تجارت اشتغال داشته و برخی از آنها مانند ابورافع و سلام ابن ابی الحقیق، تجار مشهوری در حجاز بودند. تجارت خرما، جو و گندم و شراب در شمال جزیره در اختیار آنها بود. زارعت نیز حرفه اصلی بسیاری از آنها به ویژه در منطقه خیبر و نواحی یثرب بود. صنعت سلاح سازی و البته یکی از خصوصیات بارز در اقتصاد آنها، رباخواری فاحض بود که در آیه ۱۶۰ سوره نساء در قرآن کریم نیز به آن اشاره شده است.^۱

هنگامی که دعوت پیامبر اسلام (ص) در مکه آغاز شد، یهود به مانند قریش که در منطقه جنوب جزیره العرب دارای نفوذ و قدرت بود، در شمال جزیره ذی نفوذ بود و دامنه قدرت و سیطره آنها تا منتهی نقطه شمالی نزدیک مرزهای سوریه و در منطقه تیماء گسترده بود. پس از هجرت پیامبر به مدینه و سرکشی یهود در ایمان آوردن به رسول گرامی و ایین او و شروع دشمنی ها و توطئه برضد اسلام و مسلمانان، قدرت یهود رو به افول نهاد. یهود در سال های ابتدایی هجرت پیامبر به مدینه با توطئه های مخفی و همدستی با قریش از هیچ کوششی در جهت تضعیف اسلام فروگذار نکردند.

یهودیان یثرب از لحاظ فرهنگ عمومی و تهذیب نفس و رعایت نکات اخلاقی از همسایه های عرب خود بالاتر بودند و به نشر تعالیم تورات و تفاسیر آن مشغول بودند (احمد الواسطی، ۲۲۷) شوقی ضیف در «تاریخ ادبی عرب» می گوید:

«مندرجات سیره ابن هشام و طبقات ابن سعد نشان می دهد که یهود مدینه، یک مجلس و مجمع مذهبی به نام مدراس داشتند و در آنجا تورات و مشنا و زبور (مزامیرداود) را به زبان قدیمشان عبری می خواندند، اما زبان روزمره شان عربی بود و بعضی شعر عربی نیز می سرودند.» (شوقی ضیف، صص ۹۶-۹۷)

مدراس برای یهودیان نه تنها موضعی برای عبادت و نماز بلکه محلی برای شورای بزرگان و مشورت در امور مهم بوده است و غیر یهود برای مباحثه یا مذاکره با

^۱ و اخذهم الربا و قد نهوا عنه و اكلهم اموال الناس بالباطل ۰۰۰ (و همچنین) بخاطر ربا گرفتن، در حالی که از آن نهی نشده بودند؛ و خوردن اموال مردم به باطل.

یهودیه آنجا مراجعه می کردند. در تاریخ آمده که حتی پیامبر(ص) نیز برای دعوت یهود به اسلام به مدراس رفته اند. جواد علی در المفصل می گوید:

«رسول خدا و بزرگان از مسلمانان برای گفتگو با یهود در مورد مسائل مورد اختلاف به مدراس می رفتند ۰۰۰ گفته شده که آنها کتب خود را جلوی رسول خدا می گشودند و برخی از آنها، مانند عبدالله بن سلام که به اسلام گرویده بودند یا مسلمینی که زبان عبری می دانستند، آن کتب را میخواندند. ابن عباس می گوید که رسول خدا(ص) بر جماعتی از یهود در مدراس وارد شد و آنها را به اسلام دعوت کرد. نعیم بن سرو و حارث بن زید گفتند: به چه دینی هستی یا محمد؟ رسول خدا فرمود: برائین ابراهیم و دین او آن دو گفتند: ابراهیم، یهودی بود. رسول خدا فرمود بیایید به تورات رجوع کنیم که بین ما و شماست. آنها از این امر ابا کردند.» (جواد علی، ص ۵۵۱)

غرض از پرداختن به احوال یهود در این بخش، آگاهی از جزئیات زندگی آنها در جزیره العرب نیست، بلکه هدف آن است تا نشان دهیم موقعیت یهود در اوان بعثت رسول گرامی اسلام چگونه بوده و موضعگیری و برخورد یهود با ظهور اسلام به شهادت تاریخ، که به بخشی از آن اشاره شد از آمدن پیامبر جدید با مشخصات قطعی در جزیره العرب آگاهی داشته و منتظر آن بوده است، اما پس از ظهور پیامبر جدید و ارزیابی آئین او، تاریخ از دشمنی و سرکشی تمام یهود در مقابل او حکایت دارد. حقیقتی که به جای خود، علل آن باید بازکاوی شود.

و اما در مدینه پس از هجرت، شاهد رویارویی یهود با پیامبر از ابتدای ورود به مدینه تا آخرین روزهای حیات ایشان هستیم. ابتدا بنی قینقاع و به دنبال آن دیگر قبائل یهودی و خبیر که پیمانهای خود با ایشان را نقض کرده و دشمنی را علنی کردند، در حالیکه یهود با آن پیشینه ای که از ظهور اسلام در متون مذهبی خود داشت، بایستی به سهولت و رغبت اسلام را می پذیرفت، چون برآستی منتظر ظهور آن بود. اما آنها اسلام را به گونه ای دیگر یافته و لذا بنای ناسازگاری و مخالفت گذاردند. جواد علی در این خصوص این گونه می نویسد:

"ارتباط یهود با پیامبر در ابتدای ورود ایشان به مدینه خوب بود... جمهوری یهود، اسلام را دینی می یافتند که به انبیاء اعتراف دارد، دین توحید است و احکام آن

نیز در بسیاری موارد مانند احکام و قواعد دینی آنهاست...هنگامی که مردم یثرب فوج فوج به اسلام گرویدند، و مسلمانان، یهود را به گرویدن به اسلام دعوت کردند، آنها نسبت به بت پرستان، بسیار اولی به قبول این دعوت بودند، اما جمهور یهود دیدند که پیشرفت اسلام به این منوال، بر عقائد موروثی آنها مبنی بر عدم پذیرش قیام هیچ پیامبری غیر از بنی اسرائیل، و هیچ کتابی به جز تورات و کتبی که علماء آنها نوشته اند مهر بطلان زده و این که چگونه آنها به پیامبری از عرب به عنوان ختم رسالات پدیدآیند، پس داخل شدن در اسلام را رد کردند." (همان، ص ۵۴۴)

یهود در ابتدا، بنای معارضه فکری با پیامبر را گذاشت و پس از مدتی صحنه جدال و مخالفت به میدان های جنگ کشیده شد. تاریخ حیات اسلام در مدینه از دشمنی و توطئه چینی های یهود و سرکرده های آنها، چون حی ابن اخطب، سلام بن مشکم، کثانه بن ربیع، و کعب بن اشرف لبریز است. پیامبر در مدینه از نزدیک با یهود در ارتباط بود و یهود نیز در اوج دشمنی خود با او. در نقل برخی مورخان دیدیم که حتی پیامبر به مدراس و محل عبادت آنها می رفت و آنها را دعوت به اسلام می کرد. واما نکته مهم دیگر در تأیید روایاتی که سابقاً متذکر شدیم، مبنی بر آگاهی از ظهور پیامبر جدید برای مهاجران یهودی، آیات قرآن است که ذیلاً به آن اشاره می شود:

الف) نژاد پرستی یهود :

یکی از خصلتهای ناپسند که خاص یهود است (و یا اگر در اقوام دیگر هم بوده به شدت یهود نبوده است) تعصب نژادی این قوم است، گویا یهود را تافته جدا بافته ای می دانند و همه قبائل و افراد بشر را برده و غلام خویش تلقی می کنند. یکی از علل کارشکنی یهود در مقابل پیامبر اکرم (ص) هم این بود که دین اسلام فرقی میان عرب و عجم و یهود و نصاری نمی گذاشت، بلکه ملاک ارزش را تقوی می دانست، و آنان با قبول اسلام نمی توانستند یهود را قوم برتر معرفی نمایند. قرآن کریم در این باره می فرماید:

« وقالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدوده قل اتخذتم عند الله عهدا فلن يخلف الله عهدہ

ام تقولون علی الله مالا تعلمون » (بقره/ ۸۰)

یهودیان معتقدند در آخرت نیز این امتیاز نژادی به کمک آنها می آید و برخلاف سایرین، تنها مجازات کوتاه و خفیفی در حد چهل روز یا بنا بر نقل دیگر در حد هفتاد روز خواهند دید. (الطبری، تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۴۰) قرآن مجید در این آیه برتری یهود و هرگروه دیگری را رد می کند و ملاک را عمل انسان می داند: «لیس باما نیکم و لا امانی اهل الكتاب من يعمل سوء یجز به ولا یجد له من دون الله ولیا ولا نصیرا»

ب) خیانت علمای یهود و کتمان حقایق :

یکی از دلایل دیگر برای اینکه یهود از ظهور پیامبر جدید در جزیره العرب آگاه بوده این است که قرآن کریم در آیه ۱۵۹ و نیز آیه ۱۴۶ سوره بقره به این نکته اشاره کرده است. از نظر قرآن کریم، علمای یهود صفات پیامبر را چنان دقیق در کتاب تورات خوانده بودند که به محض دیدن، وی را می شناختند، آیه ۱۴۶ سوره بقره می فرماید: «الذین آتیناهم الكتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و ان فریقا منهم لیکتُمون الحق وهم یعلمون»

می گویند: «عبدالله بن سلام» وقتی اسلام را پذیرفت گفت: «من پیامبر (ص) را بهتر از فرزند خودم می شناسم». (زمحشری، ج ۱، ص ۲) در آیه فوق (سوره بقره) به نکته بسیار جالبی اشاره شده است و آن این است که صفات جسمی و روحی و خصوصیات پیامبر (ص) در کتابهای اهل یهود و نصاری به قدری صاف و روشن بیان شده است که اگر کسی با کتابهای آنان آشنایی داشته باشد ترسیم کاملی از حضرت پیامبر (ص) می یابد. (ناصر مکارم، ج ۱، ص ۵۰۰) اما عده ای از علمای یهود از روی علم و آگاهی، معلومات خود را کتمان می کردند. (طباطبائی، ج ۱، ص ۳۲۲)

علمای یهود نه فقط خود را به پنهان داشتن این حقایق ملزم می ساختند بلکه به عوام یهود هم سفارش می کردند که زبان به کام بگیرند و چیزی از این حقایق را فاش نسازند. (سبحانی، ج ۶، ص ۲۸۴)

«و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلا بعضهم الی بعض قالوا اتحدثونهم بما فتح الله علیکم لیحاجوکم به عند ربکم افلا تعقلون اولاً یعلمون ان الله یعلم ما یسرون وما

یعنون « (بقره/۷۶ و ۷۷)

بعضی از مفسرین در شان نزول آیات فوق از امام باقر (ع) چنین نقل کرده اند «گروهی از یهود که دشمنی با حق نداشتند وقتی مسلمانان را ملاقات می کردند از آنچه که در تورات درباره صفات پیامبر اسلام (ص) آمده بود به آنها خبر می دادند بزرگان یهود از این امر آگاه شدند و آنها را از این کار نهی کردند و گفتند: شما صفات محمد (ص) را که در تورات آمده برای آنها باز گویند تا در پیشگاه خدا دلیلی بر ضد شما نداشته باشند». (طباطبائی ۱/۲۱۲؛ الطبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۷۲)

از منابع قرآنی و روایی، استنتاج می شود که علمای یهود، قبل از بعثت، نشانه های نبوت پیامبر (ص) را برای یهودیان بازگو می کردند، بنابراین بیشتر یهودیان از صفات پیامبر (ص) آگاهی داشتند، حتی قبایل دیگر همچون اوس و خزرج نیز این علائم را از یهود شنیده بودند و اگر ظلمی از جانب این قبایل به یهود می شد، یهودیان برای آنها خط و نشان می کشیدند و می گفتند: «اگر پیغمبر ما که تورات از آمدنش خبر داده است مبعوث شود و (نیز بنابه گفته تورات) به مدینه مهاجرت کند ما را از این ذلت و از شر اعراب نجات می دهد». (طباطبائی، ج ۱، صص ۲۱۲-۲۲۰)

یهود، قبل از هجرت رسول خدا (ص) آمدن پیغمبر را آرزو می کردند، ولی هنگامی که پیامبر (ص) از جانب خدا جهت رسالت خویش به سوی یهود مدینه رفت با آن که نشانی های تورات را در دست داشتند و با وی منطبق دیدند به آن حضرت کافر شدند و از افشای آن نشانه ها سر باز زدند و به دیگر یهودیان نیز گفتند که از گفتن آن نشانه ها سر باز زنند. (مجلسی، ج ۱۹، ص ۱۱۲)، بنابراین وحی الهی نازل شد و درباره توطئه ناجوانمردانه آنها و کفر ورزیدن به پیامبری که انتظارش را می کشیدند، چنین فرمود:

« ولما جاءهم کتاب من عندالله مصدق لما معهم كانوا من قبل یستفتحون علی

الذین كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنه الله علی الكافرين ». (بقره/۸۹)

این آیات، کاملاً مبین این نکته است که یهود بنا بر نژاد پرستی مفرط خود و علیرغم شناخت تمام اوصاف و خصوصیات حضرت پیامبر اکرم (ص) به آن حضرت ایمان نیاوردند زیرا از نظر آنان پیامبری، پیامبر خدا محسوب می شود که از میان آنان و از نژاد آنان باشد و دقیقاً بهمین خاطر بود که (همچنانکه قبلاً اشاره کردیم)، یهود به جزیره

العرب مهاجرت کرد زیرا یهود قبلاً از ظهور پیامبر ختمی مرتبت در این وادی آگاه بود و بنابر حس نژاد پرستی خود به جزیره العرب مهاجرت کرد تا پیامبر موعود از میان آنان برانگیخته شود و پافشاری و لجاجت آنان بر این اعتقاد و باور خود تا بدانجا بود که وقتی پیامبر (ص) با همان خصوصیات وصفاتی که در تورات آمده بود، مبعوث گردید به او ایمان نیاوردند و حتی نشانه های پیامبر خدا (ص) در تورات را نیز کتمان کردند و با کتمان حقایق لطمه ای بسیار بزرگ در تاریخ زندگی بشر ایجاد کردند که سبب انحراف میلیونها بشر از مسیر حق شده است و اگر ریشه یابی شود علت آن جز خودخواهی، دنیا پرستی، و نژاد پرستی چیز دیگری نیست و یهودیان جز به پیامبری که از قوم خودشان نبا شد، ایمان نمی آوردند این خودخواهی و نژاد پرستی تا آنجا پیش رفت که بهشت و ورود به آن را خاص خود می دانستند همچنانکه قرآن کریم نیز به آن اشاره می کند و می فرماید:

« وقالوا لن يدخل الجنة الا من كان هودا او نصارى تلك امانتهم قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین». (مائده/ ۱۸)

این خصلت ناشایست خود برتر بینی و نژاد پرستی یهود تا آنجا پیش رفت که آنان نه تنها ادعا کردند که فرزندخداوند بلکه نبوت را به کل انکار کردند و با این عمل خود ثابت کردند که در صورت تعارض خواسته های شخصی و ظاهری خود با اساس دین، خواسته های خود را ترجیح می دهند «رافع بن حریمله» و «وهب بن یهودا» دو نفر از بزرگان یهود، با کمال وقاحت و بی شرمی به مسلمانان گفتند «ماچنین چیزی برای شما نگفته ایم و خداوند بعد از موسی (ع) هرگز پیامبری مبعوث نکرده است» بنابراین وحی الهی نازل شد و خطاب به آنان چنین گفت:

«یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبیین لکم علی فتره من الرسل ان تقولوا ماجاءنا من بشیر ولا نذیر فقد جاءکم بشیر و نذیر و الله علی کل شیء قذیر» (مائده/ ۱۹)

البته یک از علل کارشکنی یهود با پیامبر اسلام (ص) ریشه در حسادت آنها دارد، بسیاری از اهل کتاب، مخصوصاً یهود بودند که تنها به این قناعت نمی کردند که خود آیین اسلام را نپذیرند، بلکه اصرار داشتند که مومنان نیز از ایمانشان باز گردند و انگیزه آنان در این امر چیزی جز حسد نبود، چنانچه خداوند متعال در این باره می فرماید:

« وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ كِتَابٍ لَّو يَرُدُّونَكُمْ مِن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ
مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ... » (بقره/۱۰۹)

برخی از مفسران علت حسودی یهود نسبت به مسلمانان را در انتقال نبوت از یهود و
اولاد بنی اسرائیل (اسحاق) به اولاد اسماعیل ورخت بر بستن ریاست و حکومت از یهود و
روی آوردن آن را به عرب می دانستند. (الطبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۴۷)
آری مجموعه این دلایل و آیات قرآن کریم بخوبی نشان دهنده این واقعیت است که
علت مهاجرت جزیره العرب این بوده است که آنان از ظهور پیامبر اکرم (ص) آگاه بودند
و بنا بر حس خود بر تریبینی و نژادپرستی و حسادت که آیات قرآن نیز به صراحت به آن
اشاره می کند ، آنان را بر این امر واداشت تا به جزیره العرب کوچ کنند تا پیامبر از
میان آنان مبعوث شود. (ر.ک: باشمیل، ص ۷۵-۷۹)

نتیجه گیری:

«امّی یک اصطلاح است»

حال با این توضیحات کاملاً روشن می شود که کلمه «امّی» و امیون یک اصطلاحی
است در مقابل اصطلاح اهل کتاب تا بدین وسیله به یهودیان که اهل کتاب نامیده می
شدند ، بفهماند که پیامبر آخر الزمان از میان آنان نیست بلکه از غیر آنان است و در
قرآن کریم با توجه به شواهدی که خواهیم آورد ، مراد و مقصد از واژه «امّی» معنای
لغوی آن نمی باشد بلکه این یک اصطلاح و لقبی است برای مردم غیر اهل کتاب که
آنزمان و حتی قبل از نزول قرآن در عصر حیات پیامبر (ص) رایج و معمول بوده است در
تمام آیات قرآن کریم هر جا که واژه امّی یا امیون بکار رفته است واژه امّی یا امیون
بعنوان یک اصطلاح برای یک امت در مقابل اهل کتاب بکار رفته است:

آیه ۱۵۸ و ۱۵۷ سوره اعراف ، واژه امّی در کنار «مکتوباً عندهم فی التوراه والانجیل»
که همان اهل کتاب هستند آمده است:

« الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ
... فَاَمْنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبَعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ »

و در آیه ۲۱ و ۲۰ سوره آل عمران واژه امیون در کنار اوتوا الكتاب که همان اهل کتاب
هستند ذکر شده است:

« انّ الدّین عندالله الاسلام و ما اختلف الّذین اوتوا الکتاب الاّ من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم و من یکفر بایات الله فانّ الله سریع الحساب . فان حاجّوک فقل اسلمت وجهی لله و من اتّبعن و قل للّذین اوتوا الکتاب والامیین ء اسلمتم فان اسلموا فقد اهتدوا و ان تولّوا فانّما علیک البلاغ والله بصیر بالعباد »
 و نیز در آیه ۷۵ همین سوره، اصطلاح امّیون در کنار اهل کتاب و بدون توجه به معنای لغوی آن ذکر شده است:

« ومن اهل کتاب من ان تامنه بقنطار یؤده الیک و منهم من ان تامنه بدینار لایؤده الیک الاّ مادمت علیه قائما ذلک بانهم قالوا لیس علینا فی الامیین سبیل ویقولون علی الله الکذب وهم یعلمون »

و حال، جای این سوال است که آیا در آیات قرآن کریم، واژه «اهل کتاب» به معنای لغوی آن بکار رفته است؟ اگر جواب مثبت است یعنی این کلمه بمعنای لغوی آن گرفته میشود پس معنای آن این است که تمامی گروندگان به دین یهود با سواد باشند یعنی لازمه این سخن اعتقاد به باسواد بودن تمامی یهودیان است، درحالیکه هم شواهد تاریخی و هم شواهد قرآنی حکایت از این دارد که فقط عده خاصی از یهود آشنا به خواندن و نوشتن بودند و این مسئله برای همه یهود صدق نمی کند و اصطلاح اهل کتاب برای یهود و نصاری از آن جهت است که آنان برخلاف امّیین، صاحب کتاب آسمانی بودند و این اصطلاح (اهل کتاب) به معنای اهل خواندن و نوشتن نیست بلکه بمعنای امّت یا ملّتی است که صاحب کتاب آسمانی هستند و این از آن جهت است که یهود و نصاری قریش و عرب را فاقد کتاب آسمانی می دانستند و به آنان را امّیون که اصطلاحی در مقابل اهل کتاب

است و بمعنای فاقد اهل کتاب است، می دانستند، قرآن کریم نیز بر اساس همان تصوّر و تلقّی عصر نزول قرآن، یهود و نصاری را اهل کتاب نامید و عرب جزیره العرب را امّی یا امّیون نام نهاد و پیامبر (ص) را علیرغم میل و اشتیاق خود پرستی و نژاد پرستی یهودیان، از میان امّیین به پیامبری برانگیخت و چون یهود ریاست و حکومت خود را با بعثت پیامبر از میان امّیین، در خطر دیدند، خواسته های خود را برحقّ مبین، ترجیح دادند و به انکار نبوّت پرداختند. خداوند متعال در آیه ۲ سوره جمعه می فرماید:

« هوالذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم وبعلمهم الکتاب والحکمه وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین ». ودر ادامه همین سوره و در آیه ۴ می فرماید: « ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم »، یعنی نبوت و رسالت پیامبر اعظم (ص) یک فضل الهی است و خداوند نیک می داند که این فضل خود را به چه کسی عطا کند و تلاش و نژاد پرستی در کسب این فضیلت «هباء منشورا» بوده و با این خصلتها و رذایل نفسانی ره به جایی نخواهند برد؛ ودر ادامه همین سوره در آیه ۵ می فرماید: «مثل الذین حملوا التوراه ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا بئس مثل القوم الذین کذبوا بآیات الله و الله لا یمهدی القوم الظالمین». وهمانطوری که ملاحظه شد، بازمه واژه امیون در کنار اهل کتاب (الذین حملوا التوراه) قرار گرفت تا همچنان واضح شود که مراد از امیون در قرآن بمعنای لغوی آن یعنی بی سواد و درس ناخوانده و نانوشته نیست، بلکه اصطلاحی است بر اقوامی غیر یهود و نصاری که صاحب کتاب آسمانی نبودند و این مطلب در آیه ۷۸ و ۷۹ سوره بقره نیز، مشهود است .

بیان نتیجه

در این مقاله، برای یافتن پاسخ به سئوالات پژوهش، مفهوم امی و نیز تفاسیر آیات قرآنی مرتبط و شواهد تاریخی آن مورد نقد و بررسی قرار گرفت و از خلال این مباحث، استنتاج گردید که آیات قرآن کریم صراحتی در ناآشنایی پیامبر به خواندن و نوشتن ندارند و این آیات اصلا در صدد بیان بی سواد و ناتوانی پیامبر در امر خواندن و نوشتن نیستند و از طرف دیگر، آیات سوره اعراف هم که کلمه امی در آنها بکار رفته است، محل اختلاف بین مفسرین و صاحب نظران قرآنی است. لذا معتقدیم که امی چه بصورت مفرد و چه بصورت جمع اشاره به اعراب غیر یهودی و نصاری دارد و در این خصوص هم شواهد تاریخی و آیات قرآن نیز شاهد بر این مدعا هستند، لذا تاریخ و علل مهاجرت یهود به جزیره العرب و خصوصیات اخلاقی و قومی آنها را با استناد به شواهد قرآنی و تاریخی بررسی کردیم تا با توسل به آیات قرآن اثبات کنیم که خداوند از جهت مخالفت با یهود و عقاید باطله آنها که معتقد بودند پیامبر(ص) آخر الزمان از قوم یهود خواهد بود، پیامبر خود را در قرآن با صفت «امی» یاد می کند.

فهرست منابع وماخذ:

❖ القرآن الکریم

۱. آرنولد، توماس واکر، *تاریخ گسترش اسلام*، ترجمه ابوالفضل عزتی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۸ ش.
۲. امینی، احمد؛ *پرتو اسلام*؛ ترجمه عباس خلیلی، چاپ دوم، تهران: چاپ اقبال، ۱۳۳۷ ش.
۳. باشمیل، محمد احمد؛ *عزوه بنی قریظه*، بی جا، دارالفکر، ۱۴۰۳ ق.
۴. البلاذری، احمد بن یحیی بن جابر؛ *فتوح البلدان*، ترجمه: محمد متوکل، چاپ اول، تهران: نشر سروش، ۱۳۶۴ ش.
۵. پورت، جان دیون؛ *عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن*؛ ترجمه: سید غلامرضا سعیدی، قم: دار التبلیغ اسلامی، بی تا.
۶. جدید بناب، علی؛ *تحلیلی بر عملکرد یهود در عصر نبوی*، چاپ اول، تهران: انتشارات موسسه آموزش و پژوهش امام خمینی (ره)، بهار ۱۳۸۱ ش.
۷. حجتی، سید محمد باقر؛ *پژوهش در تاریخ قرآن کریم*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰ ش.
۸. حسین، طه؛ *آئینه اسلام*؛ ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، چاپ سوم، بی جا، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۳ ش.
۹. الرازی، الفخر؛ *مفاتیح الغیب*؛ ۱۱ جلدی، چاپ دوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۷ ق.
۱۰. راغب اصفهانی؛ *معجم مفردات الفاظ القرآن*؛ تحقیق: ندیم مرعشلی، بی جا، دارالکاتب العربی، ۱۳۹۲ ق.
۱۱. زرین کوب، عبدالحسین؛ *تاریخ مردم ایران بعد از اسلام*، تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۳ ش.

۱۲. الزمخشري، ابوالقاسم محمود بن عمر؛ *الكشاف عن حقايق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل في وجوه التاويل*؛ ۶ جلدی، چاپ اول، رياض : مكتبه العبيكان، ۱۴۱۸ ق.
۱۳. سبحانی، جعفر؛ *منشور جاويد*؛ جلد ۶، چاپ اول، قم : موسسه امام صادق (ع)، ۱۳۷۵ ش.
۱۴. شوقی ضيف، *تاريخ ادبي عرب: العصر الجاهلي*، ترجمه عليرضا ذكاوتي قراگزلو، چاپ سوم، تهران: اميركبير، ۱۳۸۱ ش.
۱۵. صدوق، محمدبن علي بن بابويه، *كمال الدين واتمام النعمه*، ترجمه: منصور پهلوان، چاپ اول قم: دارالحديث، ۱۳۸۰ ش.
۱۶. طباره، عفيف عبدالفتاح؛ *چهره يهود در قرآن*؛ ترجمه سيد مهدي آيت اللهی، [بی جا]، انتشارات جهان آرا، [بی تا]
۱۷. طباطبائی، سيد محمد حسين طباطبائی؛ *الميزان في تفسير القرآن*؛ ۲۰ جلدی، چاپ اول، بيروت: موسسه الاعلمي للمطبوعات، ۱۴۱۷ ق.
۱۸. الطبرسي، الفضل بن الحسن؛ *اعلام الوري باعلام الهدى*، الطبعة الاولى، قم: موسسه آل بيت (ع) لاحياء التراث، ۱۴۱۷ ق.
۱۹. ----- ؛ *مجمع البيان في تفسير القرآن الكريم*؛ ۱۰ جلدی، چاپ اول، بيروت: موسسه الاعلمي للمطبوعات، ۱۴۱۵ ق.
۲۰. طبري، محمد بن جرير؛ *تاريخ طبري*؛ ۲۱ جلدی، ترجمه: ابوالقاسم پاينده، چاپ سوم، تهران: انتشارات اساطير، ۱۳۶۲ ش.
۲۱. فتحي، رضوان ومحمد صبيح؛ *محمد رسول الله (ص)*؛ ترجمه واقتباس : محمدعلي خليلي، چاپ دوم، [بی جا] انتشارات گوتنبرگ، ۱۳۴۱ ش.
۲۲. القمي، علي بن ابراهيم؛ *تفسير القمي*، قم: دارالكتاب، ۱۳۶۷ ش.
۲۳. *كتاب مقدس (عهد عتيق و جديد)*؛ ترجمه: انجمن كتاب مقدس، چاپ دوم، ايران: [بی نا]: ۱۹۸۷ م.

۲۴. الكليني، ابو جعفر محمد بن يعقوب؛ *الفروع من الكافي*، الطبعة الثالثة، بيروت: دارالتعارف، ۱۴۰۱ ق.
۲۵. علي، جواد؛ *المفصل في تاريخ العرب قبل الاسلام*؛ چاپ اول، بيروت: دار العلم للملايين، ۱۹۷۰ م.
۲۶. مجلسي، محمدباقر؛ *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار*؛ ۱۱۰ جلدی، چاپ سوم، بيروت: داراحياء التراث العربي، ۱۴۰۳ ق.
۲۷. مقدسي، مطهر ابن طاهر؛ *آفرینش و تاریخ*؛ ترجمه: محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگه، تهران: ۱۳۷۴ ش.
۲۸. مظلومی، رجبعلی؛ *پژوهشی پیرامون آخرین کتاب الهی*؛ چاپ اول، تهران: دفتر نشر کوکب، ۱۴۰۱ ق.
۲۹. معارف، مجید؛ *مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی*؛ چاپ اول، تهران: انتشارات نباء، ۱۳۸۳ ش.
۳۰. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران؛ *تفسر نمونه*؛ ۲۷ جلدی چاپ هفدهم، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۳ ش.
۳۱. هیکل، محمدحسین؛ *حياه محمد*، الطبعة الثالثة عشر، القاهرة: مطبعة السنه المحمديه، ۱۹۶۸ م.
۳۲. الواسطي، احمد؛ *اليهود في الجزيرة العربية*، ميقات الحج، العدد الثاني، ۱۴۱۵ ق.

